

RESERVE

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

تذکرہ شہداء و شہداءین در عین پروری و در سبکی و در سحر و در سحر



از استاد عالم و حاج میرزا محمد باقر حائری در سنه ۱۲۸۵ قمری

مطبع و نفع آید در کتب مطبوعه
در کتب مطبوعه و کتب مطبوعه

شاه جهان عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر حسین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر و
 فرزند زاده عظیم القدر و از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر و عمده ملک
 مدارا لمام و آن فدوی اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخلاب
 امیرالامراسر فراری یافته و خان فیروز جنگ تنابست از خطاب غازی التجمان
 بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ افتخار القاب ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ
 و میرزا بخش ایماست از میرزا صدر الدین محمد خان صفوی و میرآتش از تربیت خان
 و حمید فقط افتخار اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد
 از رقعات موسوم به یادشاه هزاره کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید
 رقع اسم حسین پور خلافت فرزند سعادت توأم محمد معظم حفظه الله تعالی
 و سلم اعلی حضرت فردوس منزلت بگفتن ولایت بلخ و بدخشان و خراسان و هر
 ملک قدیم موروثی توحیه مقرر داشتند و مکر افواج بادشاهی بسر کرده که
 مراد بخش بآن صوب فرستادند چنانچه اکثر آن ولایات فتح هم شد لیکن بسبب
 کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور بر خاسته آمد و با ستائت ابایی و اکابر آن دیار
 نپرداخت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت و زحمت گشت
 ازینجاست که گفته اند از پسر ناصحت دختر بهتر نظر باین توحیه که در عصر
 اگر پذیرد تواند پسر تمام کند این قانی را از زو باقیست تدبیرش غیر ازین که
 بنیره آنحضرت را با فوجی شایسته و سالکان بایسته بآن سمت فرستیم و دیگر از ما چه
 می آید با وجود تاکیدات حضور شما هنوز قندهار را نگرفته اید تا باین محکم
 چه رسد تا هر کار را از شما نیست عارف بخود پر عارفست این نمودی بود

شاه جهان عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر حسین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر و
 فرزند زاده عظیم القدر و از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر و عمده ملک
 مدارا لمام و آن فدوی اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخلاب
 امیرالامراسر فراری یافته و خان فیروز جنگ تنابست از خطاب غازی التجمان
 بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ افتخار القاب ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ
 و میرزا بخش ایماست از میرزا صدر الدین محمد خان صفوی و میرآتش از تربیت خان
 و حمید فقط افتخار اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد
 از رقعات موسوم به یادشاه هزاره کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید
 رقع اسم حسین پور خلافت فرزند سعادت توأم محمد معظم حفظه الله تعالی
 و سلم اعلی حضرت فردوس منزلت بگفتن ولایت بلخ و بدخشان و خراسان و هر
 ملک قدیم موروثی توحیه مقرر داشتند و مکر افواج بادشاهی بسر کرده که
 مراد بخش بآن صوب فرستادند چنانچه اکثر آن ولایات فتح هم شد لیکن بسبب
 کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور بر خاسته آمد و با ستائت ابایی و اکابر آن دیار
 نپرداخت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت و زحمت گشت
 ازینجاست که گفته اند از پسر ناصحت دختر بهتر نظر باین توحیه که در عصر
 اگر پذیرد تواند پسر تمام کند این قانی را از زو باقیست تدبیرش غیر ازین که
 بنیره آنحضرت را با فوجی شایسته و سالکان بایسته بآن سمت فرستیم و دیگر از ما چه
 می آید با وجود تاکیدات حضور شما هنوز قندهار را نگرفته اید تا باین محکم
 چه رسد تا هر کار را از شما نیست عارف بخود پر عارفست این نمودی بود

شاه جهان عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر حسین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر و
 فرزند زاده عظیم القدر و از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر و عمده ملک
 مدارا لمام و آن فدوی اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخلاب
 امیرالامراسر فراری یافته و خان فیروز جنگ تنابست از خطاب غازی التجمان
 بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ افتخار القاب ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ
 و میرزا بخش ایماست از میرزا صدر الدین محمد خان صفوی و میرآتش از تربیت خان
 و حمید فقط افتخار اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد
 از رقعات موسوم به یادشاه هزاره کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید
 رقع اسم حسین پور خلافت فرزند سعادت توأم محمد معظم حفظه الله تعالی
 و سلم اعلی حضرت فردوس منزلت بگفتن ولایت بلخ و بدخشان و خراسان و هر
 ملک قدیم موروثی توحیه مقرر داشتند و مکر افواج بادشاهی بسر کرده که
 مراد بخش بآن صوب فرستادند چنانچه اکثر آن ولایات فتح هم شد لیکن بسبب
 کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور بر خاسته آمد و با ستائت ابایی و اکابر آن دیار
 نپرداخت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت و زحمت گشت
 ازینجاست که گفته اند از پسر ناصحت دختر بهتر نظر باین توحیه که در عصر
 اگر پذیرد تواند پسر تمام کند این قانی را از زو باقیست تدبیرش غیر ازین که
 بنیره آنحضرت را با فوجی شایسته و سالکان بایسته بآن سمت فرستیم و دیگر از ما چه
 می آید با وجود تاکیدات حضور شما هنوز قندهار را نگرفته اید تا باین محکم
 چه رسد تا هر کار را از شما نیست عارف بخود پر عارفست این نمودی بود

خود را متقلب بدست گرفته است بدست اند چه و نیامد چه شما فکر خود کنید که در اینجا بچشمان
چهره و خواهم نمود و در اینجا بحضرت حق سبحان و تعالی و حضرت اعلیٰ فیض
فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از عرض پیغمبر صلی الله علیه و آله
ارسال چنین نور و زوی بطور ابل ایران تکلیف کرده اند و بفضل الهی عقاید خود
درست دارند این بدعت تازه اند که آموخته اند ظاهر آن عرب که خود را سید
می گویند مصر مصر بنام کنند و گوناومی چندین تعلیم کرده باشند بهر حال چون این
روز را از عیال و خویش است و با عقاید و کفار چند روز جلوس بکرامیت ایشان و سید
تاریخ هستند بعد عمل نیاید و چنین جوابات بفعل نگراید میست گفته گفته
من شدم بسیار گویند از شما یکس تن شد اکثر هر چه استغفر الله ربی من کل ذنب
و آتوب الیه رفته همین در سلطنت برای اضافه سپهر چارین که ظاهر
بسیار دوست میدارند عرض شد اشتیکه نوشته بودند بمطالعہ در آمدن بشی مراتب خود را
بزرگ امکان ندارد و طوره تر اینکه آن فرزند که خیر خانه خود دارند خیر بر دست سپهر کجا
یا هستند بهر حال عمر عزت دراز باد که این غنیمت است و بپاسخاطران فرزند بطوریکه
رعایت کرده خواهد شد رفته همین پور خلافت بهر من رسید که آن فرزند نگارنده
سپاه ینمانند و نوکران بیش موجب نگاه میدارند ظاهر قصد قندهار داشته باشند
خدا تو رفیق رفیق سازد و انا استغاثی آمدن دار السلطنت لاهور که درینو لا کرده اند
موجب آن معلوم نشد پانصدی از منصب مصر خان کم کردیم و آن هندوی مشیر را
و نوکر بر طرفین عازم است همه فساداتی رفته همین پور خلافت با وجود
سلطنت نفس فتح الله خان را چرا ناخوش کردید و ما در ایام پادشاهی اوگی باطل و محسوس

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سیکردیم که به راضی بودند و در حضور و غیبت بنوشته بودی تعریف تو صفت امیکو و ندبل
 با وصف اقتدار برادر زاهد بران یعنی سهارک فاخته کرده ملازمت اختیار کردند و به
 باشا برادر زاهد بران حرکات نامائکم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند تا باریکه فغان
 و محل تشبه شده از سر انصاف اقرار بصلح و صلحی ماکو و تا نقض سرداری بهادری با
 بر لوح خاطر اشراف اقدس اعلی حضرت فرست گشت و کارهای دست بسته بر دیار تو
 این موثقیف صورت گرفت. شما مثل فتح آتش خانی را بر بنیده خاطر کردید همچو سپاهی
 جگر دار همه کاره را که بکار عمده تمامی آمد شکست دل نمودید و در گردن هر اهل کفر سیدی
 چهره و نعل را شکستید که گوهر شکسته بعضی با مضی حال هم اگر دجونی کنید بهتر و در
 اصلاح کافر و فیه رست بیت نصیحتی گشت بشنود بهانه گیر که هر چه حاجت مشفق
 بگویدت بپذیرد پیشتر هر چه رضا و انکسار علی من اشبع الهدی رفعت فرزند
 سعادت تو ام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از دوشته غزیری معلوم شد که چهره زعفرانی
 بر سر و جامه پلوانی در بر و دیوان می نشیند سن شریف چهل و ششش لازم باین پیش
 نقش رفعت مهین پر خلعت بنعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسیده آنچه
 زبان او خواه شد و ابلاغ نماید از خود خبر نم نیست که کیستم و کجا میروم و بر سر این
 از بهر حاجی چه خواهد گشت و حالا از همه مقرر می شود و همه را بخدا می سپارم فرزندان بدار
 کامکار را باید که تعالفت نکنند و مجوز گشت و خون خلق که بندهای خدا نیستند
 آنچه بنظمی آید طرفه بنگاه بر باشد نیست. این دو مطلب اقلوب تو فنی حفاظت خلق شد
 که در واقع بدائع خالق از چرخ راه و ساکنان طریق ریاست و ملکداری کنایه بنام
 پادشاهزاده محمد اعظم شاه بهادر رفعت فرزند عالیجاه اسپهوار که این مرتبه را

[illegible]

۱۱. "عبدالحق خان" ۱۲. "عبدالحق خان" ۱۳. "عبدالحق خان" ۱۴. "عبدالحق خان" ۱۵. "عبدالحق خان" ۱۶. "عبدالحق خان" ۱۷. "عبدالحق خان" ۱۸. "عبدالحق خان" ۱۹. "عبدالحق خان" ۲۰. "عبدالحق خان"

سازمانی کارهای دنیا چه بدست که الدنیا در صلاخه واقع شده خود بدست
بنفس نفیس چهار گزنی آخر شب از خوابگاه برآمده بآستانه توفیق وضو کرده بادر
و دو مخالف می پردازد و پیش از صبح صادق بعد از یک صلوة با جماعت نقل نماز
صبح ادا کرده بچند که در شن تشریف می آورند و در شنیان را ابعادت و دیدار
نواخته بعد برآمدن چهار گزنی روز دیوان عام می فرمودند و آن مجلسین جمیع منصبداران
جزو کل بار مجرایافته دیوان اعلی و میر بخشی تجویز ایل خدمات و حقائق حسن تردت
و جانفشانی ناظران و فواید اریان و ایمان و کرداریان صوحتات بعوض رسانیده و من
امید هر کدام بانجام مرا تمیز ساخته دل گرمی دیگران می نمودند و بعد طاعنه مستادان
و خیالان خاصه یک پاس و دو گزنی روز برآمده از دیوان عام بدیوان خاص روفق
می بخشیدند و در آن مقام بختیان عظام احوال نوسر فزنان منصب معروض نموده حکم
عرض میکرد و نظر ثانی حاصل می کردند و انتخابی قانع و سواخ هر صوبه عرض کرده فراخ
هر مقدمه صدور احکام و فرامین را حکم ناطق میگردانند تا قریب دو پیر این معاملات
و پیش می بودند من بعد بر غیبت طعام خاصه که تاکید از وجه حلال مرتب می شد مشغول
برای تقویت تن و قوت عبادت و ادا گسری بقدر سترق نوش جان فرموده و جز
اکل و شرب وظیفه خواران و راتبه داران که اکثری از ان علما و فضلا و طلبه عالم ساین
و غریب و یتیمان و بکیان و بیاران بودند و بسیاری را از آن نهاد و نظر کیمیا اثر و نشان می دید
استفسار نموده و خوابگاه خاص تشریف برده سامعی بادل بیاد قیله کرده بعد انتقامی
و دیاس و چهار گزنی روز از خوابگاه برآمده وضو کرده و در نماز خانه تملات قرآن مجید مشغول
می شدند پس از ادا ای نماز قلم را و در لب تسبیح در دست در اسیر جملگی می نشستند

سایه گاهای دنیا چه بدست که الدنیا در ده الاخره واقع شده خود بدست
بنفس نفیس چهار گری آخر شب از خوابگاه برآمده با قبله توفیق وضو کرده با دره
و دو مخالف می شود اعتقاد پیش از صبح صادق بعد با یک صلوة با جماعت فصل نماز
صبح او کرده بخیر که درشن تشریف می آورند و در شیان را با سعادت دیدار می
توانسته بعد برآمدن چهار گری روز دیوان عام می فرمودند و آن مجلس جمیع منصبداران
جزو کل بار مجرایافته دیوان اعلی و میر بخشی تجویر اهل خدمات و حقائق حسن ترددات
و جانفشانی ناظران و فواید اران و امینان و کردریان صوکیات بعوض رسانیده دین
اسید هر کدام با پنج مرام تر ساخته دل گرمی دیگران می نمودند و بعد ملاحظه مستاد پان
و نیمان خاصه یک پاس و دو گری روز برآمده از دیوان عام بدیوان خاص و وقت
می بخشدند و دران مقام بخشیان عظام احوال نوسر فزان منصب معروض نموده حکم
عرض مکرر و نظارتانی حاصل می کردند و انتخاب قائل و سواخ هر صوبه عرض کرده و فراخ
هر مقدمه صدور احکام و فرامین را حکم مطلق میکردند تا قریب دو پیر این معاملات
و پیش می بودند بعد بر غیبت طعام خاصه که تاکید از وجه حلال مرتب می شد مشغول
برای تقویت تن و قوت عبادت و او گسری بقدر سدرق نوش جان فرموده و در
اکل و شرب وظیفه خواران و راتبه داران که اکثری از ان علما و فضلا و طایفه علم و ساین
و غریا و یتیمان و بیکیان و بیماران بودند و بیماری را از آنها در نظر کیا اثر و شناس میدادند
استغفار نموده و در خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی بادل بیدار قیله کرده بعد انقضای
و دو پاس و چهار گری روز از خوابگاه برآمده وضو کرده و در نماز خانه تملات قرآن مجید مشغول
می شدند پس از ادای نماز عظمی او را در بلب تسبیح و روست و در اسیر برآمده می نشستند

روزگاری هست چو بحال بستان قیچی ظلم اعمال بنام ما و تمامی نویسنده جزای اعمال
حق دانسته باحوال سکنه آنجا و آزارنده و آلاجا گیر تفسیر خواهد شد و عوض نخواهند شد
رقعه ۱ فرزند عالیجاه آنچه معلوم میشود مصطفی اعلی بیک دیوان خاص آن فرزند
کار با بخیر سی سرانجام میدهند نیست است. اضافه منصب خطاب خانی اگر بنویسد
داد و آید آدم خوب شکل طلای شیش است بیت آنچه بر جتیم کم و دیدیم و بیست
و نیست چو نیست چو انسان درین عالم که بسیار است نیست به روزی سیدان
مرحوم بعد فراغ از او را دو خطافت تا دیری دست بد عیار داشته بود یکی از بزرگان
گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست گفت آدم خوب آلت حرف خوبی گفته هر چند
و یانت و امانت در خلقت انسانی جلیست بهر که حق تعالی کر است کرده باشد
نامشست و انصاف آثار نیز دخلی هست که نوکر را مرآت حال و از وجه شش مقدار
احوال خارج آبال دارد و حاضر و یات عالم تعلق خلل انداز اعتقاد او نشود و مصر
که فرد و خوشدل کند کا پیش رقع ۱ فرزند عالیجاه برای نصرت جنگ التماس
ماهی مراتب کرده اند اگر چه ضابطه نیست که بکتر از شش هزار می مرمت شود لیکن
چون او کار دست بسته از دست او برآمده و با سخا ط آن فرزند علاو ده آن لهذا
دادیم این همان ماهی مراتب که از آنجا آورده کی بگیرد و شکر این بویست عظمی که مافوق
اوست بجا آرد رقع ۱ فرزند عالیجاه میرخان تصدی محالات حصه سپاه
آن فرزند پرگنه سکره را و اگر گذشت نموده عوض آن محال دیگر بخوار و حضور
فلت نخواه و کثرت طلبید از انت از آنجا گوشت و استخوان آنچه بود برابر قسمت
یا فته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر بر آورده اند با بنجا بدید

در روزگاری هست چو بحال بستان قیچی ظلم اعمال بنام ما و تمامی نویسنده جزای اعمال حق دانسته باحوال سکنه آنجا و آزارنده و آلاجا گیر تفسیر خواهد شد و عوض نخواهند شد

فرزند عالیجاه رقع ۱ فرزند عالیجاه رقع ۱ فرزند عالیجاه رقع ۱

به ارکان بطول خواهد کشید پیشتر مختار بنیبت من گویم که این کمن آن کمن صلیت
 بین و کار آسان کن + العاقبة بالعبادۃ رفعت ۲۰ فرزند عالیجاه با طهارت آستان معلوم
 شد که شاهراه از بهادر پور تا نجفیه بنیاد خالی از محاطه نیست قطاع الطریقان مال
 بیوپاریان و مسافرن فحار می برتند و مشرودین بانیست نمی توانستند آمد و رفت نمود
 هرگاه در قرب لشکر و دشمنان این حال بوده باشد و ای بر حال طرق دور دست معلوم
 میشود که نسیان انجا معتبر آن فرزند میرسانند از آنجا که غفلت و بی پروائی خلالت
 طریق ریاست و جهانبانیست کاتبان جدید بشده تعیین نمایند و عمکه و فعلا بشین
 بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که مستیصال بغداد از پنج دین کرد و شاهراه
 از شتر جماعت حرمیان پاک سازند تنگ بر علی تا کی گوارا توان کرد و بیت من
 نیگویم زیان کن یا بفکر سود باش ای ز فرصت بخیر و هر چه باشی نزد باش
 والد عارفت ۲۱ فرزند ارجمند عالیجاه + آنجوره سفید چینی خوش قماش که اکنون
 با وجود تلاش بهم نیرسد بطریق مشکیش آورده بودند و همین چنین گریه بکرا و نیزه بکند
 برای آن فرزند دلنبرد فرستادیم و شکر مهر و عطیه بجا آورد و در ارسال دلی انبیلانی
 مافات کوشند رفعت ۲۲ فرزند عالیجاه + یاد داریم که روزی بخدمت میان علی حیدر
 قدس سره الشریف رفیق و در آنشای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند روز از مضامین
 که کون برای مصارف خاتمه مقرر کرده شود این دو مصرعه بر زبان صدق جان
 راند بنیبت شاه ما را ده دهرشت مند + راقی بازرق بی منت دهد + گفتیم من
 ست اما تقدیم خدمت نخر او اهل الله برای خیر و برکت دینوی و عاقبت خود و
 حصول دعای فرید نیست و دولتست تیر برای آزمودنت گفته اگر فی الحقیقت از

این کمن آن کمن صلیت بین و کار آسان کن + العاقبة بالعبادۃ رفعت ۲۰ فرزند عالیجاه با طهارت آستان معلوم شد که شاهراه از بهادر پور تا نجفیه بنیاد خالی از محاطه نیست قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافرن فحار می برتند و مشرودین بانیست نمی توانستند آمد و رفت نمود هرگاه در قرب لشکر و دشمنان این حال بوده باشد و ای بر حال طرق دور دست معلوم میشود که نسیان انجا معتبر آن فرزند میرسانند از آنجا که غفلت و بی پروائی خلالت طریق ریاست و جهانبانیست کاتبان جدید بشده تعیین نمایند و عمکه و فعلا بشین بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که مستیصال بغداد از پنج دین کرد و شاهراه از شتر جماعت حرمیان پاک سازند تنگ بر علی تا کی گوارا توان کرد و بیت من نیگویم زیان کن یا بفکر سود باش ای ز فرصت بخیر و هر چه باشی نزد باش والد عارفت ۲۱ فرزند ارجمند عالیجاه + آنجوره سفید چینی خوش قماش که اکنون با وجود تلاش بهم نیرسد بطریق مشکیش آورده بودند و همین چنین گریه بکرا و نیزه بکند برای آن فرزند دلنبرد فرستادیم و شکر مهر و عطیه بجا آورد و در ارسال دلی انبیلانی مافات کوشند رفعت ۲۲ فرزند عالیجاه + یاد داریم که روزی بخدمت میان علی حیدر قدس سره الشریف رفیق و در آنشای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند روز از مضامین که کون برای مصارف خاتمه مقرر کرده شود این دو مصرعه بر زبان صدق جان راند بنیبت شاه ما را ده دهرشت مند + راقی بازرق بی منت دهد + گفتیم من ست اما تقدیم خدمت نخر او اهل الله برای خیر و برکت دینوی و عاقبت خود و حصول دعای فرید نیست و دولتست تیر برای آزمودنت گفته اگر فی الحقیقت از

این کمن آن کمن صلیت بین و کار آسان کن + العاقبة بالعبادۃ رفعت ۲۰ فرزند عالیجاه با طهارت آستان معلوم شد که شاهراه از بهادر پور تا نجفیه بنیاد خالی از محاطه نیست قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافرن فحار می برتند و مشرودین بانیست نمی توانستند آمد و رفت نمود هرگاه در قرب لشکر و دشمنان این حال بوده باشد و ای بر حال طرق دور دست معلوم میشود که نسیان انجا معتبر آن فرزند میرسانند از آنجا که غفلت و بی پروائی خلالت طریق ریاست و جهانبانیست کاتبان جدید بشده تعیین نمایند و عمکه و فعلا بشین بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که مستیصال بغداد از پنج دین کرد و شاهراه از شتر جماعت حرمیان پاک سازند تنگ بر علی تا کی گوارا توان کرد و بیت من نیگویم زیان کن یا بفکر سود باش ای ز فرصت بخیر و هر چه باشی نزد باش والد عارفت ۲۱ فرزند ارجمند عالیجاه + آنجوره سفید چینی خوش قماش که اکنون با وجود تلاش بهم نیرسد بطریق مشکیش آورده بودند و همین چنین گریه بکرا و نیزه بکند برای آن فرزند دلنبرد فرستادیم و شکر مهر و عطیه بجا آورد و در ارسال دلی انبیلانی مافات کوشند رفعت ۲۲ فرزند عالیجاه + یاد داریم که روزی بخدمت میان علی حیدر قدس سره الشریف رفیق و در آنشای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند روز از مضامین که کون برای مصارف خاتمه مقرر کرده شود این دو مصرعه بر زبان صدق جان راند بنیبت شاه ما را ده دهرشت مند + راقی بازرق بی منت دهد + گفتیم من ست اما تقدیم خدمت نخر او اهل الله برای خیر و برکت دینوی و عاقبت خود و حصول دعای فرید نیست و دولتست تیر برای آزمودنت گفته اگر فی الحقیقت از

وہاں سے
دوسرے

۱۔

نورالابصار اختیار کنسته ظاهر تحمل این کار تواند شد. دیانت داری و دقت عالی
جزو اعظم نظم معاملات ملکی و مالیست. ضائع کاران مطلب جو موجود و خوش کن این
راست گو تقصود حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند از همین جهت فتوحات
متواتره و مقامات شگانه میفرمودند. اما در عصر اعلی حضرت پابنده بای نامداران بسیار
و عالمان آبادان کار و قدر داران هو شایر بسیار پیش می آمدند و با اینهمه بذات قدری
صفات در ترقی و تفتیح معاملات تعلیق خاطر و توجه باطن و ظاهر میفرمودند. یاد و نام
در هنگامیکه اعلی حضرت مرا در پیش راجعت تسخیر ولایت قدیم بجایب بلخ مخصوص فرمودند
و یوان فوج مطلوب بود در حالت تجویز است کس از اهلبکار و بیکار بهم رسیدند. حال آنکه
کس برای دیوانی ننگاه که بجایه رستی و کار دانی آراسته باشند بخیر بهم و یافته نیستند و باز
نمایانی آدم کار آه آه فرستاده عیالجاه. ایشان که نیت بخیر دارند با و صفت این از
عمل ظریف و مکافات بودند آن فرقه ضالجه را غافل میباشند. درباره حاجی پور همین
و دیگر تاختناجات فوجداری که هر روز در و گیر و جو خطر میشود و از پیشین و قریب لشکر
کولیان راه میزنند و سکنه شهر و مسافران غریب را بسته میزند امان اندر میگ
دارد و غه تو بخانه و دیوان خانه را فوجدار تلوح کرده اند. و او تاختناجات بخوشایان
و مراد خواهر سپرده. مظلومان بجاییت او پیش آن فرزندی توانمند سر بفرمایند و بجهت
صدیقت وقت چون سین می گذرد و تلخ انباشی دنیا و خوف از دجل و علاء خاطر
میرود. فوجداری یکی از گجراتیان مثل صفدر خان ثانی و پسران بملول شروانی
باید داد که در عمل شجاعت خان نیکام بوده اند. و با سکا آن شهر عارست دارند
و تنگان میگویم. که در دارالجزیر رعایت و محفلت از احوال اعمال با خود خواهم شد
ایضا بنام ۱۲

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

شاه جهان در سال ۱۰۲۵ هجری قمری در روز شنبه ۱۲ شهریور ماه در شهر دهلی در سن ۶۰ سالگی درگذشت و در روز دوشنبه ۱۵ شهریور ماه در روز شنبه ۱۲ شهریور ماه در شهر دهلی در سن ۶۰ سالگی درگذشت و در روز دوشنبه ۱۵ شهریور ماه در شهر دهلی در سن ۶۰ سالگی درگذشت

واقعه نگار و هر کاره های متبر و محتاط در حال بگذارد و در روز جمعه احوال حکام بخوانند
 بروقت بتلانی بر دارند و در روز پنجشنبه پیش گنبد و در شهر خواهد شد تسکات گنا بان خلق
 پاره کند رقصه فرزند علیجاه قاضی عبداللہ رحمت حق بپوشیت مار و خلق بشد
 درین خدمت خوشنود داشته بود از احوال سپهرنش اطلالی نداریم عبدالحمید خان
 سپهر کلان او چندی قاضی رکاب ایشان بود جوهر فضیلت دلی غرضی صلاح اگر
 وارد بنویسد امری خطیر تر از قضایست که بنده های او قبل از قبول در تصدیق
 اسیر قتل میشدند از قضایه شیخ الاسلام در تحقیق و تحقیص صدق و بطلان بوقت
 چنانکه باید موفق بود و او هم خوبان در کمال عدم رقصه فرزند علیجاه مادر او غرض
 عرض کر شتار احتیاط شنیده ایم اینجا سیاهوش خان شاه میر با وصف منصب بنیان
 رس حاصل غرض است و تصدی این کار را و یا است شرط اسپد الدین سپهر و لا و
 که پیش ایشانست اگر این جوهر همیشه مشهور داشته باشد بنویسد که بعضی طلبیه شود بخدا
 ما مگر و داین و خسته از خود رفته بغرض بپوشه جرای انسانست و آن حکم غضا دارد
 او حکمی پرسیدند که در وی مرض غرض چیست گفت بغرضی که جوهر است او خلقت بکلی
 و متعلقه آب و تاب آن نظر غرض و توجه باطن آقا که نو کزین کرم تخلیج و در مانده نماند و جوهر
 در همه حال روشن و مجلی باشد و رنگ احتیاج پرده صفایش نکرده و در وقت فرزند علیجاه
 اشقیای از چهار کونده تا قادر آید و تورا راه میزنند و مسافران کتر راه بیلاست ط
 میکنند احتمال غالب که بخیر می تخواهد بود و التاقل کفیه الاشارة بشمار اخیر دور
 نزدیک زود میرسد از احوال بدروز خراج علم ندارید فکر تال فی الحال باید کرد و نو کر
 خوب را بنوازش امتیاز بختین و بد را بکلی عمل رسانیدن عدلست و الله سافر فرقه الآخرة

در روز دوشنبه ۱۵ شهریور ماه در شهر دهلی در سن ۶۰ سالگی درگذشت و در روز دوشنبه ۱۵ شهریور ماه در شهر دهلی در سن ۶۰ سالگی درگذشت و در روز دوشنبه ۱۵ شهریور ماه در شهر دهلی در سن ۶۰ سالگی درگذشت

شاه جهان در سال ۱۰۲۵ هجری قمری در روز شنبه ۱۲ شهریور ماه در شهر دهلی در سن ۶۰ سالگی درگذشت و در روز دوشنبه ۱۵ شهریور ماه در شهر دهلی در سن ۶۰ سالگی درگذشت و در روز دوشنبه ۱۵ شهریور ماه در شهر دهلی در سن ۶۰ سالگی درگذشت

[illegible]

۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰

منصیه خواهد شد آنچه از رعیت پیدا میشود نصف آن بجاگیره و اگر گوار است و سوسای
آن مال خالصه شریفه است. در عصر اعلی حضرت شخصی بهنگام عبور سواری خاصه بایستاد
برخیزد که این عصمت افزای جمیع حنات است خدا و عادل وزیر اعظم عزیرین بایران
متدین خلق الله در قبال شکر این عطیات از جناب یزیدی بر ذات اقدس او جلایه
مفروضات است آنحضرت بعد از استماع آنحضرت در سواری راندن اندکی مکث فرمود
بنده های خاص را از دو طلبیده دست بقا قهر برداشتند و او را بنایت خلعت نواختند
سعد الله خان در آنوقت تسبیح دالارسانید که مشاع بقدر خواستش و خواست بقدر
پاک بهم میرسد **قوس ۵۲** فرزند عالیجاه، سعید خان بهادر طغر جنگ شخصی را از نظر اعلی
حضرت گذرانید که حسن توفیق در حق او کلمات خیر داد کرد و سعد الله خان از حق نگذشت
گفت خوشا حال سعید خان که چنین آدم را پیشکش میکند و عرض خوش کردارش
میدهد بر زبان مبارک آنحضرت رفت که نوکر گمانیدن بخار شام و پیش آوردن مرهم خوب
کارش و در حق کاهای ماست صاحبان رساله این منت را گذرانند که دیگر خوش تحریر
تقریر و عامل آباوان کار و سپاهی قبیله داران جو ایهیم هر جا باشد همسانند و از نظر اعلی
گذرانند امیر آفر را عرض نمود که آدم هر شرف در عصر اقدس مشیت هر حسن عمل میکند
آنکار بنصب در خزانه عظمی خلعت فاخره امتیاز می باید حکم شد که دیوان اعلی امتحان
جوهرش کرده خدمت لائق تجویز نماید سعید خان بهادر در ظاهر اینهمه حسن توفیق
خدیو قدر دان ده هزار روپیہ بفرمود و صلوات و تقسیم **قوس ۵۳** فرزند عالیجاه و در
پس از ازل دیوان سرکار برادر **قوس ۵۴** فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که
روپیہ بابت طلب تفاوت آیام مابین از سرکار و اما طلب است به تنخواه آن زمان

در این وقت که حضرت در سواری راندن اندکی مکث فرمود بنده های خاص را از دو طلبیده دست بقا قهر برداشتند و او را بنایت خلعت نواختند
سعد الله خان در آنوقت تسبیح دالارسانید که مشاع بقدر خواستش و خواست بقدر پاک بهم میرسد قوس ۵۲ فرزند عالیجاه
سعید خان بهادر طغر جنگ شخصی را از نظر اعلی حضرت گذرانید که حسن توفیق در حق او کلمات خیر داد کرد و سعد الله خان از حق نگذشت
گفت خوشا حال سعید خان که چنین آدم را پیشکش میکند و عرض خوش کردارش میدهد بر زبان مبارک آنحضرت رفت که نوکر گمانیدن
بخار شام و پیش آوردن مرهم خوب کارش و در حق کاهای ماست صاحبان رساله این منت را گذرانند که دیگر خوش تحریر
تقریر و عامل آباوان کار و سپاهی قبیله داران جو ایهیم هر جا باشد همسانند و از نظر اعلی گذرانند امیر آفر را عرض نمود که آدم
هر شرف در عصر اقدس مشیت هر حسن عمل میکند آنکار بنصب در خزانه عظمی خلعت فاخره امتیاز می باید حکم شد که دیوان اعلی
امتحان جوهرش کرده خدمت لائق تجویز نماید سعید خان بهادر در ظاهر اینهمه حسن توفیق خدیو قدر دان ده هزار روپیہ بفرمود
و صلوات و تقسیم قوس ۵۳ فرزند عالیجاه و در پس از ازل دیوان سرکار برادر قوس ۵۴ فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که
روپیہ بابت طلب تفاوت آیام مابین از سرکار و اما طلب است به تنخواه آن زمان

در این وقت که حضرت در سواری راندن اندکی مکث فرمود بنده های خاص را از دو طلبیده دست بقا قهر برداشتند و او را بنایت خلعت نواختند
سعد الله خان در آنوقت تسبیح دالارسانید که مشاع بقدر خواستش و خواست بقدر پاک بهم میرسد قوس ۵۲ فرزند عالیجاه
سعید خان بهادر طغر جنگ شخصی را از نظر اعلی حضرت گذرانید که حسن توفیق در حق او کلمات خیر داد کرد و سعد الله خان از حق نگذشت
گفت خوشا حال سعید خان که چنین آدم را پیشکش میکند و عرض خوش کردارش میدهد بر زبان مبارک آنحضرت رفت که نوکر گمانیدن
بخار شام و پیش آوردن مرهم خوب کارش و در حق کاهای ماست صاحبان رساله این منت را گذرانند که دیگر خوش تحریر
تقریر و عامل آباوان کار و سپاهی قبیله داران جو ایهیم هر جا باشد همسانند و از نظر اعلی گذرانند امیر آفر را عرض نمود که آدم
هر شرف در عصر اقدس مشیت هر حسن عمل میکند آنکار بنصب در خزانه عظمی خلعت فاخره امتیاز می باید حکم شد که دیوان اعلی
امتحان جوهرش کرده خدمت لائق تجویز نماید سعید خان بهادر در ظاهر اینهمه حسن توفیق خدیو قدر دان ده هزار روپیہ بفرمود
و صلوات و تقسیم قوس ۵۳ فرزند عالیجاه و در پس از ازل دیوان سرکار برادر قوس ۵۴ فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که
روپیہ بابت طلب تفاوت آیام مابین از سرکار و اما طلب است به تنخواه آن زمان

فردی که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

شود و آنحضرت فرمود که سعد الله خان فرمودند که از روی امر خود فرموده وانی تحقیق نمود و برین
رساله خان مذکور فی الشهور التماس نمود که چنین زربا از خزانه نخواهد شد و ثانی الحال در
سطالبه و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد و اراشکوه بعد برخواست و در بار یاوران
کلمات تند گفت چون از روی فرمود رساله مشرق علمانه بسامع علیار رسید ما وقت شقه
ببرادر نامهربان نوشتند و این فرمودم تعلیم آورد و در فرود بایست دل مجاوله بانگوش و
هر کس کشتد بر آینه خنجر بخود کشد و زبانت صدق و لیلان خاصه انبای ملک است بدول
کفایت خانه شما و سعد الله خان حیانت مال ما میخواند هرگاه این فرزند و قهر مادر است
شده بود بایست تحقیق نمود که نخواهد آن از سعد الله خان ممکن الحصول است یا نه بطول سخن
بندهای بادشاهی مخصوص سعد الله خان بسیار است و بدست آوردن دل این مردم
نوپا مصالح کاربان صاحب شورو اسطه افراش مال و خوش نامی صاحب بلانده
آفرین و زیند تحان محمودی زرد و زری یک رنگ و سه هزار دینار نقد بسعد الله خان نعام
فرمودند و ^{۱۴} فرزند عالیجاه این نقل زبانی شخصی متبرگوش رسیده بود و در ^{۱۵} کتبه
کشیده شد که گوش آن فرزند هم برسد و روزی اعلی حضرت علی مردان خان صاحب خانه
را در خلوت خاص خزانة مخصوص کشیده از زبان گوهر نشان فرمودند که رتق و قیق ملک
مال منصرف و عدم انصافست و نمودند که اگر پادشاه بی جوهر بر تبه خلافت فائز آید و وزیر
وامرای بی جن تدبیر را بر روی کار آورد احتمال کلی در نظم و نسق بلاد رود و در پایشالی
مدعایا ولی سانی برای او تیکه کم حاصلی و در غرضی شود و شاهجه نامه و فقره مسلما صحبت داشته
بعد از آنکه بجهت برای مدعای خود استه باشد که در وقت سلطنت شما و هیچ که اسم به زبان نیاورد
و بعد با هر که از پسران فرمانروا شود و تو قیقات خیر میوفتی باشد بعضی اوقات آدمیه بخاطر راه
و پادشاه ^{۱۶} و پادشاه ^{۱۷}

[illegible]

ایمانی خدا ۱۳۱۱ فیضان عشق ۱۳۱۲ بهشتی ۱۳۱۳ بی بی ۱۳۱۴ تاراج ۱۳۱۵ نوزاد ۱۳۱۶

[illegible]

سرور اهل حاجت رساند من میخوام که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت سلیمان بکرم و
فرمودیم که نقصان نیست **قول ۱۱** فرزند علیجاه بهایکه امر برای ولی آنند گرفته دادن آن
نقصان بیت المال است اگر چه این مرتبه برای مصلحتی موانع کردیم لیکن آینه چنین معانی **قول ۱۲**
فرزند علیجاه استیسی که این مرتبه فرستاده اند صورت سیرت خوب دارد از اسپ اولین **م**
خوب برآمد بسبب سیر نام که ششمی که اسم با سبی باشد **قول ۱۳** فرزند علیجاه موسوی خان با تجویر
آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهد یک یک هم خوب بر آید غنیمت است و صورتش نسبت
سیرتش نمیدانیم ع که خست نفس نگردد و بسیار معلوم کلیه است هر که اخذ شد با فرزند
متفحص احوالش باید بود که انبای دنیا در ابتدا بتجدیم حسن خدمت فرصتیه بینا میزند و باز آن
نفسانی را که میفرمایند اینجا بعد از قبا رخان و محمد علیخان خاسانی را فاضل خان نقصان
خوب کردند که ناخیر از آن صلیه آنها دید و میشد و امر از بدنی را طلبا علاج توانند که از آنها صلیان
اغراض را مقابله قلب و اندک **قول ۱۴** فرزند علیجاه علیه الله تعالی میجو استیم و بیست خان
علیه بقادر را دیوان سرکار فرزند زاده بهادری کنیم اما اسمی ششمی برآمد توقع دیانت او غیر شریف
قول ۱۵ فرزند علیجاه به شماسلیقه درستی و طهارتی فرایشات دارد و کجرات زینت
هند و شاست و اهل کسب هند و اهل حرفه همه جهت آنجا میباشند و بالفعل از کار خانه
بارشاهی تعلقه آنجا انچه می آید و درشت و در آن درین ماده جز برسی البته لازم است **قول ۱۶**
فرزند علیجاه از وقایع نزدیک فصل معروض بارگاه والا گردید که امان الله بیگ در عیون
نویخته آنفرزند از عهد ششای شیطان بهشای فتنی بیمار انگشت درشت داده و چهره با فتنه
و قافله را سلامت آوردنی الواقع تلاش و جانفشانی او و وفایش نزد او حسین و فرزند
علایتی که مناسب شد نمایند و بجهت بهم معروضند **قول ۱۷** فرزند علیجاه میر حلال الدین

[illegible]

بجست هر ضرر و عالجاء هم نزدیک است بچه لازم بود در حق شما گفته ام و هم بجان دول
قبول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند و وبال برگردن این ناکاره بماند شمارا و فرزندان
شمارا بخدای سپارم و خود خست میخواهم حالت اضطراب است + بهادر شاه در چایکده بود
هست + و فرزند زاده عظیم الشان نزدیک بپندوستان آمده + و فرزند زاده بهادر زاده
جرات + حیوة النساء چیزی از روزگار ندیده ملوست + و احوال بیکم یکم و انداودی پوری
والده شهادت بیماری با من بوده اید و رفاقت دارد + خانه زادان و مردمان حضور بهر چند
کنیم تمای جو فرودش اند باید رفت و در آروبی پروانی کار گرفت و یا باز زده رود از
کشیده والسلام **رقعه ۴۴** بنام شاهزاده محمد معزالدين بهادر سپهر گلان سلطان محمد معظم
شاه عالم بهادر و فرزند زاده بهادر فتح ملک غازی شکست او موجب مجرای نمایان
و تحسین فراوان شد + فوجداری گنجی جنگل دو و هزار سوار دوا سپه و سه سپه در جلدهی شخصیت
اضافه حرمت شد متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسب فیل و جوهر خور و در سبیل
میش از پیش بر ملک گیری قطع و قطع مفسدان آن صوبه از پنج دین که جوهر انبیا می نامند
ست توجیه برگارند + و متفرک در تنبیه میر کشان و متوقع اضافه نسل نوکران نشوند که ملک
از شماست و ما خود آفتاب لب بام ایم **رقعه ۴۵** فرزند زاده بهادر و فرزند ان فرا جلدان
برای اضافه محله داران و واقعه نگاران منی نویسنده آن فرزند زاده چراتیو زیجایان مایند +
بلکه اگر دانسته خدمت واقعه نگاری بدیگری مقرر نمایند که حال واقعه نگار واقع نگار نمایند
بمن عرض آمد هر نویسنده شد + صد حجاب زول بسوی دیده شد **رقعه ۴۶** بنام بهادر
محمد سپهر گلان سلطان محمد اعظم شاه بهادر و فرزند زاده بهادر من + او خارج
رض رسید که هنگام بودن آن فرزند زاده دست یور خیمه سران بر موضع دو بهره

[illegible]

تعالیٰ کے قلوب پر نور کی کرنیں پڑیں۔

صلوات علی ائمه است
 صلوات علی خاندان
 صلوات علی امام حسن
 صلوات علی امام حسین
 صلوات علی خاندان
 صلوات علی امام حسن
 صلوات علی امام حسین
 صلوات علی خاندان

که حسب مصارت باغ جهان آرا بکلم تعلق دارد و نامشده و بکلم حسین باب آید این است
نوشت و ایشان معذرت نامه بخدایت بکلم نوشتند این مقدمه را بنمایانند و بکلم نوشتند
و سوال و جوابی که میان هم واقع شده بهیمنی معنی داشتند رقص فرزند زاده باور
چون شما آثار قلعه بی شاه را که بیشتر گرفته اند گذرانیده اید این مکرست و از
فرزند عالیه بنابر اینکه دریاقت گرفته نشد اما فراموشی از عالیه واهی ندارد
رقص فرزند زاده باور برای دفع امر ارض ظاهری و رفع مغفرت محمد و حامی
اجابت مقرون ترغیب نمایند جمیع فضلا و علما متفق اللفظ اند که دم کردن سوره خل
و سوره شفا بر آب و آشامیدن آن خیلی سیربع الاثرست و اگر چه وزن کردن کلام
بدن خود باطلا و فقره دس و غلات و روغن و غیره اجناس معمول ولایت اسلام
انجامیست اما چون فضیض این عمل مجسمی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلی حضرت
هم در سالی و در مرتبه عشر مبارک را وزن کرده مجوزن ذات اقدس مستحقان غیرت
میکردند اگر آن نورالا بصار هم در سالی دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار با اجناس جداگانه
که در صدر رسوید یافت عشر خود را وزن کرده ایتار میکرد و باشد برای دفع بلیات
روحانی و جسمانی خوب و مناسب است بهیت صنف و فقر و عجز و نادانسته و در بار
هم دوا دانسته اند شانی الله کافی الله صانی رقص فرزند زاده عزیز سودا عالیه
چلیست منصب پادشاهی بدون خدمت و بدون در سایه ریایات عالیات نمیشود
فرزند عالیه هم این قسم نمیکند بحضور بفرستند یا نوکر خود کنند این نیست نیز و جنگ
و نصرت جنگ است آن نورالا بصار را این تارچه کار رباعی و دوران بقا چاه مجرا
بگذشت بلخی و خوشی و زشت و دریا بگذشت پنداشت شکر که چاه را کرده برگردن او

همانند دریا بگذشت. آینه چنین عمل نیابد. رفعت فرزند زاده بهادرین و دین
مکان قحط الرجال والنساء کار با اشتقای قلب باید کرده گفت دشمنی مردمان را به
زاده برین نمیتوان نوشت که بنیشت و مصیبت کشش ع دیوار گوش دارد و نمیدل
بهمنان رفعت فرزند زاده بهادر میان خان عالم مریش الظاهر والباطن و
نصرت جنگ مخالفت ست رای و لب را واسطه ساخته بود و موافق کرد و در این
دل نصرت جنگ کوشید نیابت مالوه بدیوان خود مقرر نمایند و برای سیر سامانی فید خان
فرستاده شد رفعت فرزند زاده عزیزین از دین و دنیا استغفید و فرزند باشد قلعه
ترکند و فولکند را از اشتقای ضلالت بپزند گرفتند الحمد له کارهای آن نورالابصار و
سزاوار حسین و آفرین بسیار است دشمن شیر خان شاه هم خبر بدست کار خوب از آدم
خوب می آید ترکند را بشنید که موسوم کردم یکی را گرفت و دیگری را دعوی کردن
خاصه حرص بیت المال عالمگیریت بیت کاسه ختم حریصان پرستند تا صدف
قلع نشد و در نشد رفعت فرزند زاده بهادر دلجویی لشکریان جزو عظم فرزند
آن سعادت بنا و عالی نژاد و رفیق ارشاد و سر سر شاد و جده و جده اتم و در شت این هم
مصرف دارند که در ظم دهند و ستان این را چه تان عطیه کریم حضرت صاحبقران
آشیان است هر چه بیاورین تفصلات تقضل بیجاں بران ایجاد و از او توان کنی و
شاه نامه نویسان خوش تحریر قاصیل آن در سلک از قاصم خواهند کشید و بر صفحه
وراق روزگار را بآباد یادگار خواهند فردا اگر حسین میروی قدم بردارد که بخو
بزرگ خاسیر و دیار از دست رفعت فرزند زاده بهادر محله هم امان خود که خان
فرزند جنگ بنده زاده از ضابطه منصب تنخواه او بنظر آمد از توپ و در کله و بان

کتاب جامع الفوائد
در بیان فضائل و مناقب
و صفات ائمه و اولاد
و احوال و اخبار
و کرامات و معجزات
و غیره از
شیخ الاسلام
میرزا محمد باقر
اصفهانی
محدث

فرمودیم و ما غریب با کبر آدمی ایم **قرع ۹۲** بنام عمده الملک ملا المصطفی اسدخان
حسب العرض آن فدوی خدمت بخشگی دوم بصدرالدین محمدخان صفوی مقرر شد
حالا او را باید طلبید و برین عطیه آگهی بخشید تا آمدن او آن مزاجدان را ازین و قدریم
خبر یابد گرفت که محرران بشویم طبعی بحال تکلیف نیابند و اهل مطلب نیز از اسدخان کار
تصدیق نکند ر با عی هر کس نصیر خود صفا خواهد داد آینه خویش را جل خواهد داد
هر جا که شکسته بود و متش گیسو بشوید که همین کاسه صد خواهد داد آن فدوی کجا بخان
سوار فرماید که سوداگران اسبان و غیره استغاثه می نمایند و خبر صحیح است **اعظم**
یوم القیامه از چه رو منظور زنده است و یا د موت که قریب تر از شکر است اوست چرا که شکر
از خط آگهی و غضب بادشاهی برسد و آنها را رضا مند کند بیت عالم حق با تو مواسا
کند و چون که از صد بگذرد و رسوا کند و در خانه خود دیوان کرده می نشیند چیدگونی خانه و
این خوان من آن فدوی از نصرت جنگ بر سیده بطلبید که گین زمره با و مرمت شود
لیکن تمام خطاب وفا نمیکند اگر گوید نصرت جنگ فقط کرده و متفر کرده غایت کنیم
فرودانی که بر گین سلیمان چه نقش بود خطی بر نوشته که این نیز بگذرد و فقیر که فرزند
آورده بود دیدیم بطور اجتناب نه بشیوه اسلاطین چنین کس نپدید میان عبد لطیف
قدس سره الشریف بیاد آمد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقر را نمیدیدید باید
نقیرم ما دنیا داران غرق عصیان اگر لحظه هم بدین فقرای صاحب کمال مشغول من
تقوم حال ما چه باشد و بکار رسد بگفتند نمی برای آنست که در دیشان حال بر روش
بزرگان با صنی نماده اند چون ایشان را به بینید باطن تر شوید و این خوبست
نمود باشد **نفسه** بان غریز گوید که حکم شده است استغاثه توجه الله تعالی **اعظم**

در بیان فضائل و مناقب
و صفات ائمه و اولاد
و احوال و اخبار
و کرامات و معجزات
و غیره از
شیخ الاسلام
میرزا محمد باقر
اصفهانی
محدث

در بیان فضائل و مناقب
و صفات ائمه و اولاد
و احوال و اخبار
و کرامات و معجزات
و غیره از
شیخ الاسلام
میرزا محمد باقر
اصفهانی
محدث

شده و بسیار و کتب توان بخ و سیر مروت است ماکه پیر و انبیا نیم باید که بقدر بلاقت خود
 بگویم اللهم اهدنا الله ما نستقیم و السلام علی اهل البیت **فصل ۹** آن فدوی از منتهای
 کمال شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان نیز یافته احدی برای خدمت بیار و تا از خدمت
 انا صواب اکثر بتر که باید آمد و ایرانی غوث بیایانی در بهرت قریب قید حاضر میگرد
 با شاره والی اینجا بطرف میبرد و انتظار قضیه تا مرضیه میگذشت فرموده **ایم**
 درت از دلم قول آن کاسه که میگفت با کاسه چرخه **و** **ایم** که سنگ پیر قضا میگرد
 پیشتر یار و تدریسش غیر او یک پسر خود را گذاشتن در کابل با خروج بزرگ و محمد عزالد
 بهادر را داشتن در ملتان با سامان سرگشاه انفضال مقدمه یعنی رفتن این غنی
 راضی بودن به صلح و تقسیم ملک نیست بطریق وصایا گفته میشود که بسیار ناراد را این بدست
 که با فروختن نازده قتال دولت را بجهت گذاشته و عمر بختی بسر برده جان به بدست
 داده اند یکی از انجا و دار شکوه بودند اگر انضاح اعلی حضرت می شنید چه روزی میدید
 حق بطرف او هم بود اما عرض آدمی را نیکند و که دی چند با سایش بر آرد اللهم صل
 علیه محمد و آله و سلم محمد صلی الله علیه و آله فی الاول و الاخر و السلام **فصل ۱۰** خود
 فرستاده احمد خان مفسن بی اعتماد الیهای نواشها امیر الامرا و پسر محمد مظفر بخش پیش آن
 فدوی فرستاده شد محمد یار خان محمود بن احمد اخا فل حساب حکم در باب قید نمودن مفسدان
 دار الخلافه و آینده تفاضل کردن در چنین امور ضروری و نیوی کنی لطیفست و نیست
 رنگارنگ و وفایان هم میفرستد اگر چه در کار نیست فروختنی داری در نظرت و دیگر
 معلوم و کتب باید و از نوشته توی ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهره بطریق
 واک چوکی نشاندند چه منی دارد و با آنکه افراد و قائل پیش او میرسد عجب کسان مقدمه

[illegible]

1

مستوفی نمودند و الا محو بقدر عیان را که از خود پیر یا تراشید و نسبت بشیخ و هندی تنبیه کرد
 سلطان محمود غفر الله له و نسبته نه میان و مبتدیان را در مجلس راه نمیداد و در
 خود جانمیداد و اگر آن آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز مجال گمراه
 کردن نیابند اللهم انی انصر علی اهل الضلال و التسلط و قتل
 خودی با اخلاص کلفت فتح الله خان الحال نوشته اند تا وقت رحلت خان مذکور
 سید استیم که صحبت این فضول بایا دشا هزاره برادر خواهر آمد اما چه کنیم ما را بطور ما نیکوکار
 و در ادای مطلب خود ابرام میکنند باری یا نصدی ذات فتح الله خان و سه صد سال
 تا بنیان کم باید کرد و سیاه پشمی باری طرفی خطاب بهادری بن قمر بخشی دوم داد و
 سبب حکم بآن زیاد که نوشت که نیکوکاری همین معنی دارد که مرشد زاده را از خود دازد
 و یا تقای مست خدمت فردی که وضع سفید و بیان در رسم مردان خان بناموس ده بهین
 و نسبت را سرگران نماید بایسته باین وسیله بزرگ رضای مابست آوردی و با تهاش
 ایشان اضافه گرفت حال هم اگر تلافی مافات کند غریبست این ارشاد و در حق او بدر
 بپاوشا هزاره عرض داشت که این قلم هم انتشار الله تعالی عنقریب قمع میشود اما فکر
 ستای شیطان هتاهل و بجان غیر و بجنب برای نرای آن هزاره سرخپشت تا کید
 نویسد که پیش از دست بردوست حصارش بندد و مرد خرمین مبارک بنده است
 و بعد از از منم خان این کار خوب سر انجام نیافت و چنانچه باید از عهده آن بنیا
 ناکرده کارست و بهیوده گفتار تعلیم باید کرد و یکی مراتب تنبیه نمود اگر چه بن خود
 تربیت طلبم مصرع هر چه هم و سرگشته و گم کرده راه ابو نصر خان در لاهور جنگا مره بیا
 کرده است و مردم آن شهر را بجان آورده مگر سر عاقبت او بخار دیا ملک ابی ملک

مستوفی نمودند و الا محو بقدر عیان را که از خود پیر یا تراشید و نسبت بشیخ و هندی تنبیه کرد
 سلطان محمود غفر الله له و نسبته نه میان و مبتدیان را در مجلس راه نمیداد و در
 خود جانمیداد و اگر آن آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز مجال گمراه
 کردن نیابند اللهم انی انصر علی اهل الضلال و التسلط و قتل
 خودی با اخلاص کلفت فتح الله خان الحال نوشته اند تا وقت رحلت خان مذکور
 سید استیم که صحبت این فضول بایا دشا هزاره برادر خواهر آمد اما چه کنیم ما را بطور ما نیکوکار
 و در ادای مطلب خود ابرام میکنند باری یا نصدی ذات فتح الله خان و سه صد سال
 تا بنیان کم باید کرد و سیاه پشمی باری طرفی خطاب بهادری بن قمر بخشی دوم داد و
 سبب حکم بآن زیاد که نوشت که نیکوکاری همین معنی دارد که مرشد زاده را از خود دازد
 و یا تقای مست خدمت فردی که وضع سفید و بیان در رسم مردان خان بناموس ده بهین
 و نسبت را سرگران نماید بایسته باین وسیله بزرگ رضای مابست آوردی و با تهاش
 ایشان اضافه گرفت حال هم اگر تلافی مافات کند غریبست این ارشاد و در حق او بدر
 بپاوشا هزاره عرض داشت که این قلم هم انتشار الله تعالی عنقریب قمع میشود اما فکر
 ستای شیطان هتاهل و بجان غیر و بجنب برای نرای آن هزاره سرخپشت تا کید
 نویسد که پیش از دست بردوست حصارش بندد و مرد خرمین مبارک بنده است
 و بعد از از منم خان این کار خوب سر انجام نیافت و چنانچه باید از عهده آن بنیا
 ناکرده کارست و بهیوده گفتار تعلیم باید کرد و یکی مراتب تنبیه نمود اگر چه بن خود
 تربیت طلبم مصرع هر چه هم و سرگشته و گم کرده راه ابو نصر خان در لاهور جنگا مره بیا
 کرده است و مردم آن شهر را بجان آورده مگر سر عاقبت او بخار دیا ملک ابی ملک

مستوفی نمودند و الا محو بقدر عیان را که از خود پیر یا تراشید و نسبت بشیخ و هندی تنبیه کرد

ایک ہی ہفت روزہ کے لئے ایک سو سو روپے دینا چاہئے۔

مراتب و از بختی نویسانیده بطلبد و آخر دور یا فردا بر ضرر سازند تا یکی منصب پیش آن
 میروند افزوده آید فردا باید باخت فرق تران را بچوبست بهیرون نهند چون
 قدم بجروی ز راه زبردست خان سپاهست و در کار بادشاهی بازیدر دراز است
 ما بهر عمل خوب کرده اکثر منفعتان شهر و نواح را تنبیه نموده اما کن آنها را خراب ساخته
 سبب الحکم متضمن تحسین و آفرین بر نگار و دولت مهرانی برای او علیده که نافع و کمزور
 خوشدل کند کار بیش رفعت اله فردی با اخلاص و کام بخش معالمانه را بخت سواد
 محمد عظیم شاه باید برود و استعدا بر نموده با هم صف داد مصراع و نیازه متابعت که از رد
 بنزاعی بود **الله** مقرب خان که بشیر پناه نامور شده حسب الحکم در باب تنگی کردن زمین
 او باید نوشت و ناکید زود رفتن خان مذکور بر سرش درین وقت که آن سیست باید فرو
 جریده از راه شهری بنا بر تزلزل با قوم یکی قبله کهنه رفته بزودی ترقیم شود غالب بود
 دست یابد و آن سیراه زود مسلم آزار را بایند کافات کند استغفر الله و چه کند هر چه میکند
 حق میکند و بخیرای کوار میرساند **الله** آن فردی فردا بیاع برود و گلدسته تفریح
 بر بست آورد مردم چوکی امروز چه از سار و چه غیر آن که همراه او خواهند بود در شهر رضا
 حاضر و کوشیده سرور بر سر خواهند آورد مصراع چون از دوستی همه چیز از گوشت
الله فردی درگاه عالیجا آمده اند محمد کام بخش را برای استقبال باید رفت
 با مرکه اسامی آنها با شانه فرموده شد نیز حکم رساند **الله** فردی درگاه خلعت
 رست برای حیادت آن خلص باید رفت و از طرف مائنه احوال پرسیده این مرد غنیمت اند
 یقه عوض او اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد جای آنست که جوهر دیانت و فدویت
 بچه باید وارد خدا شاد باد و پسرش امروز نیامده کجاست و در چه کار دارد بطور او نباید گذاشت

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 و الصلوة على محمد و آله الطيبين الطاهرين
 و السلام
 ۲۴

تا به بخت خدای بخشنده و اعلیٰ حضرت را در طریقت باغ حیات بخش و دیگران را که در حق
 و توکلانه در الحاح از آسایشی اشجار و پرورش انهار و صفائی آبگینا و حیاض تربیت
 سالان و انهار توجه نظر بود تا ایام اقامت دار الحلاقه این مسافر تیر بنیان نهی
 میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود رفته در تربیت و شادابی آن سو که بوده است چه بهتر و الا
 حال میاید هر روز یک بار خود رفت و کمالی منی مقصد به شرم و قصیده عمارت قلعه و راجع نموده
 کیفیت جمیع باغات و عمارت قلعه بسیارک و صاحب آباد و او را و نورانی و سوزناکی
 که تعلق به شیره عزیز القدر دارد و غیره بقید انهار و اشجار از وقت سپردن آمدن این
 فتنی تا حال باتفاق بیوات کامله شده به نگار دلی نقشه بفرستد کیفیت باغ انگی
 و دیگر باغات با این قلعه و باغ محسن خان که تشریف بسیار میکنند و نیز از اوقات مسعود
 نموده عرض داشت کند که تا حقائق با حسن وجوه معلوم شود و در بار صورت شکست و
 بخت برای ترسیم داده آید و انوس که تمیز خرابه دل نکردم و همچو اطفال عمر محبوب
 با چشم شعر و قوت انوس که تمیز خرابه دل نکردم و همچو اطفال عمر محبوب
 و هشیاری نیست و در داکه امید خوشین داری نیست که گفتیم که چه بیدار شوم و در داکه
 هیأت که در داکه و بیداری نیست و قید مدی که خلاف شرم است آنها را از دست این
 پاندر سالی باید داد و تقاضای انقضای رجوع کرد تا موافق شریعت غرضی و چون
 وکیل کسی نزد و آگه کند که قاضی مامورین است و صلح و تمی چشم بر این و آن ندارد
 و در انقضای تقاضای حق و حساب منظور میدارد و از خواجگم القاضی شجاعت خان
 ناظم صوبه احمد آباد یا ضافه هزاری هزار سوار سفر فرستاده یا و باید نوشت و تقدیر
 که دیده بزم نیست و کار کلی هنوز در قدرت و اگر چه در کار باد شاهی این هم قدر است

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 و الصلوة على محمد و آله الطيبين الطاهرين
 و السلام
 ۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 و الصلوة على محمد و آله الطيبين الطاهرين
 و السلام
 ۲۴

برای اغراض انسانی چیزهای بسیار برخانه زادان تربیت کرده امی بنده باید که
قدوی بدیوان برنگار که همه مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و بجهت موعود و ^{تجربین} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱</}

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

کے " فائز نام ان میں سے ایک ہیں " غلامی اشاعت از دار الفکر لاہور ۱۳۲۷ء



تنبیه آن وجد کردن پادشاه زده نادان ضرر بود و کردیم در بر سر آن نفس آفرین آنچه
آفرینی بود آوردیم دشمن نیکب انشیطان که قرینا ما قرینا فرد صحبت سفید چو شست
نمای نقصان گرم سوزد برین و سرد کند جاسریه بشومی مصیبتی او پادشاه زده به هم
گراهند چند چنگی گرد خیزش بر تاق داری باید نشاند و از حال او خبر باید داد و در ۳۲
خاتمان بهادرباین جیتی اول مثل کینه عالان درین هم سستی پیش گرفت بهرگاه از
حضور تا کید شد بد شد خواست که تلافی مافات نماید نتوانست اینهمه خرابی بی امل
چون نباشد که بر تازین عمل زشت عمل دیگر نیست انک الما فقیهین فی الدنیا که لا مثل
من الناس چیزی برای تسلی او باید نوشت و ایامی ازین مقوله هم گردانیدم و اشود
تنبیه پیدا گردد اگر چه ممکن نیست که دشمن باطن دوست آقادی عدولش شک من
جنایتی بشود خود میگردد که این کس گوش بحق و حقیقت دارد و آملی از بند نفس بمان
مار و حبس او میران نظم مهربانی دید و آن لطیف خشت با آنکه کردی گردان را با حبس
هم دعا از تو اجابت هم زد و آملی از تو محبت هم زد و رفیع ۱۲۸ امیر لاهور که شست مردم
ندیم همین یکس مانده بود و انالند و انالیه را چون مطالبه هم دارد و دیوان بوقت تصرف
برای ضبط اموال باید نوشت که بتجید تمام ضبط آرد و از مردم و دزد و رافلی هر قسم که بشیر آید
بلغمای پادشاهی بگیرند و دیوان مرحوم را فیصده میگویند بشیر ملایک خدمتی عالیست
و خواه شد و حقیقت پسران مغفور بعضی باید رسانید بگیری هم درین باب گفته ایم
مان عالت فیله داری از تو بت ثانی آن فدوی باین مامور گردیده یقین که بر رویه فرستاده
ستی و درستی ظاهر خواهد کرد اما ان الله فان هم برای انکار بد نیست متعین باید کرد و در بعضی
نمید که اصفافه داده شود و یک رعایت دیگر بمخاطرات نسبت او عمل آید و در ۱۲۹ این

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بیست خان مقرر شده بخوآن مخلص هم خوبست اما پاسبانیت حقیقت عباداری
 معلوم نیست بر آنقدری هر چه مشکفت باشد عرض نماید برای دیوانی بر اینطور شخصی
 دیانت دار مطاوبست الا هم فالاهم وقت ۳۳ که کرم خان چه کارست با وجود استیاق
 زیارت عزیزین شریفین توقف از چه راه اولی تر از این نیست بیست ج رحلت است
 مردان بدو حج زیارت کردن خانه بود اللهم ارزقنا خیرا وقت ۳۴ فرستاده فرزند او
 بهادر باید گرفت اما پیشتر وکیل ایشان را گفت که بیرون عرض نفرستاده باشند
 والسلام وقت ۳۵ اشراف علیخان ضابطا مست و خالی از تدبیر نیست این کار اگر با
 گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود پرسید به تقدیر که بفضل علیخان
 گذشت آن قدیم الحمدست شنیده باشد فوجی برای تنبیه و جلب ایشان او باش تعیین میزد
 خان بهادر حمید چه طورست این عاصی میخواهد که ترک مسیح گناه و مصیبتی خاصه نشود اما
 از آنجا که ملک بی سیاست نیماند و ریاست بی سیاست زیستنی آید یعنی جاهل احکام
 موافق آنوقت بعلیه نفس بی اختیار صادر میشود از علما مسئله پرسید الحمد فتد که نیت خود بخیر
 شاید که نگردد اما الاعمال بالنیات صدیق مست و دیر حد و از رسید وقت ۳۶ خواججه عظیم
 حلت کرد و نیتش بود از جگر دلاوری بهره تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود و خود خنجر
 ولایتی در کمر داشت خوشتر آمد گفتیم خیلی خوش طرح است و جواب عرض کرد که ای
 باز طرح مست پرسیدم چیست گفت رافضی کش فرمودیم که در سر کار و الا هم سه چهار
 همین طرح و نام طیار سواد را ذکر کرده اند و در کمر و عرض نمود که تا آنها طیار شوند این نیز
 محقر در سر کار نشرف باشد و رفته آداب بجای آورد احوال پسران او معروض دارد و یا
 بنایت اشرفان گوید که او عرض نماید تا بقدر هر یک رعایت کرده شود وقت ۳۷

۹۰

[illegible]

مجلس شورای ملی
روز شنبه ۱۳۰۲
شماره ۱۰۰
تاریخ ۱۳۰۲

[illegible]

روان برار شد و لفظ سیاه را که منسوب به او نوشته و کمال معلوم شده یا غیر طبیعی است درین ماده
نه فرمان رفته و نه گفته ایم و بنامیکه منصب سالاری از کجا پیدا کرد و در محله محمد باقر در آن
چکری دیوانی در گذشت و شکار خان از زبان مردم عوام است روزی در سواری شنیدیم
که این را بنیت او مردم چه قدر بد میگفتند مگر گفتیم که او از شرارت یا این از عداوت یا او را
سود کرد و جزای اعمال حقست خود بهتر میداند که بر سران رفته چه گذشت و بر سران رفتنی
چه خواهد رفت نفس آلوده میگذازد که آدمی عمل صالح بکند و او اعتی بر دارد و گرنه همه میدانند
که ظلم کردن بدست و پیش آوردن ظلم بدتر از آن است که رسته را خدمت داد و آن عبادت است
و دیده و دانسته از عهده باز پرس خرت که در شکست بر آمدن شکست چه جای تهنیت
جایگزین باید داد اما خدمت نباید داد مگر عهده داد و او از دست غفلت داد و عهده محلی میداد
نامی در لشکر عالیجاه دکانی حیدره بر روشنی تمام کرده برآورنش ضرورت بدست این
نه مردانند اینها صورت بدست نمانده و مرد شومند و بجای مبتذل مزاج مختل و اقوال پل
و از نرد ایمان کو و اسلام کجا رفته عالیجاه که مطلبی در سر کار و الا و انما که شومند
بر برگشته بود می کرده اند باید نوشت یا بویل گفت که مطلب ایشان اگر خواهد ماند چه
مضائقه در حساب مطالبه نقدی و قیمت و جواهر و غیر آن محسوب خواهد شد سودای
سوداگرانه نیست اعلی حضرت زیاده بر چهارم حصه از جایگزین باستان نهاده و امر موقوف
میداشتند در عصر ما همه ضابطه های ضابطه شد بعضی اوقات جمعه الملک کای خود میکنند
که یا کجا بری و نجات گاهی مامور شده ایم اگر گاهی اتفاق خواهد افتاد مردم ترک محبت
تر و دمار خواهند دید و این معنی زیبایی هر کار با لفظ عرض والا رسیده بود و درینولا که از
عرض نهی آن مروض شده که چشم نیم زد و انصاف خان هجوم آورده رفته نمیکند و در

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

طریقہ تفسیر قرآن کریم

برخان مذکور بنگار ملک طلبست. حکم داد ایام عمده الملک غواصان را یافت که بکس سرخو
را زود رسانند چون در رسیدن او ایشان مال و قلع شد نقشه بخدا نور صاد گرفت که ایشان مخدوم
عاشق سپهر میگفتند حالاکه بروعه شکست در زوشتافتن شایسته جرایم می شدند
دیگر دو عوی صادقی برآمدن دیگرست ع دیگر بخود و منازکه ترکی تمام شد و قلع ۵۵
قدیم الخدمت با آنکه عمری حضور بربیت یافته و خدمت کرده و گمان ضابطه دانی و شریف انسانی
در حق او بشیرست با وجود انیمه آنست منصب اران باو شاهای رو اسیدار و قول سعد
یا دینی اردبیت من و تو هر دو خواجگان شایسته بنده بارگاه سلطانیم عجب عجب بقول
سعد الشیرخان است که الف بصورت قلم و نون تشکیل دو ذات دیوان که بصفت علی آریسته
نباشد دیو نیست قلم و دو ذات پیش نهاده یا حیوانی یا تصویری از نقش و عقل و هوش ساده
سعدانین احتیاط لازم دانند و باعث خد و خود گردگاه و الارانیه میخیزم خود شمار و
انباریکه میاید مراعات آن را در عمری و در قلع ۵۵ از زنده زاده و عظیم مرد و عرض
که برگشته لشکر پوره جاگیر شاه جایگاه رحمت شود و از ایشان باید پرسید که این خیر خواهی
بچه امید و خاطر گذشته اگر شاه ایامی این مطلب بآن فرزند زاده کرده اند چه مضائقه
والا ازین خیالات در گذرند که اخلاص دلی نمی آفراید بل از فرایش خود و پندار اتایید
کفی بالله تعالی و کیلا و انا اذ عوان برجم کلمه وید علم طلائع لار قلع ۵۵ اخیر مرگ غفلت
شنیده باشد از شریف انسانی و جوهر خدادانی و همه دانی و خط بریده ششم رضی الله عنه
این وار مرگ زار شداید بسیار دارد و فوائدش ناپایداره دل و انا ختم بینا کو شخصی حکایت
گویم پیش ما گفته بود که این مرگسی را بهتر از خود نمیداد جواب او دیم که بهتر از خود کسی را نمی باید
رقعات بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ قلع ۵۵ خان فیروز جنگی

سینواستیم برای عیادت آن دو تنخواه خود بیایم اما بچه پرو و کلام نظر شاهانه نایم. لهذا
 سیادت خان را نیاید و ستادیم تا بچشم ما بیند و اطباءانی اضمحیر کند از سیوه های نورش
 انجا بجا بهم میرسد انگوست اما اطباءی یونانی برای آن عمده مخلصان فرج ابدان
 میگویند لهذا بر خود هم ناگوار کردیم. انشاء الله تقدس بصحت کامل و شفا عالی
 بجای بخوریم و فریاد این اندوی من چه خوش است. تو بدین آرزو مرا باین
 خان فیروز جنگ یک رنگ من. تفریق فوج لا اعلیست قدوی زاده راز و محصور
 گراست گنجور بفرستد که با انعامات و اوزار امانت یافته باز پیش آن دو تنخواه خواهد رسید
 فرومان مشغول میدویم و واقف نه در اسرار غیب. باشد اندر پرده باز بهیای پنهان
 غم مخور و فریاد دل از فکر آن می سوختیم بچه بود. آخر از بهیاری گردون بآن هم
 ساقیم رفته. خان فیروز جنگ یک رنگ من. انشاء الله محمد بن دودی قلبی نیست نیست
 گردن منی که با منی پیش منی. در پیش منی دلی منی دین منی. از احوال شیار دوزی اکثر
 اطلاع میداده باشد تا که موصلت صورتی دست دهد خانه زاده عنایت الله خان از نذر
 جای او قالیست مصرعه شاخ گل هر جا که رویدیم گشت. رقصات بنام
 ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ رقص ۱۶ نصرت جنگ بی رتبه و رنگ من. در اول
 این ملک حکم و فرمان دهان ملی بود و در پنهان متعجب از نصرت سنا بار آورنده و ایشان
 منتهک و تسلط بلذات نفسانی و مستغرق امور دنیای دینی دیده فرصت ادوست نداده
 تحت و چتر برای خود ساختند هر چه کرده بودند مقامات آن از پیشگاه شمع حقیقی یافتند
 یعنی همان بیوفائی و نکوهای که بادی نغمه آن نموده بودند از نوکران خود دیدند و سپوا
 و غیره نیز با آنها سلوک بد نمودند و نیست در باب کنون که دولت هست بدست

[illegible]

عیال خواست بگفتم فقیر را بعد حاج کار فقیر دل پریده و گریه بان دیده می باید و دم فقیر
فقیر بگوید نه نیت اند که فقیر حبیب و محبتی دارد و فرو جهان آینه دست این صورت پرانش
نفس پر از تقلید نرد میگوید للہی اللہم تنہا عن توکل الغافلین آیین آیین این برین وقت
هدایت کیش و اخلاق اندیش از اسلام آوردن خیلی بر خوردمی نازند بحیا است حال اولین
چند چنین و نارسائی مزاج و دین در آنجا با عالیجاه چنان نهانند که باید گفت قطعه
شخصی خیزد بازانه باز و نه خود را نشان ساختنست زیرا که آن زمانه میگوید زیر یک
زمانه ساختنست خدا گوش شنوا چشم بینا و دال السلام علی اهل الشهد و اسد السلوکی
این کورنگان بپادشاه براده کردند و شنیده باشد چه نفیم خود کرده را در میان نسبت مایه
و انقض این کوران حکم کردیم و گونه اجازت و تسکیر کردن دادیم معلوم نبود که این برینان
آنقدر جزات بهم رسانیده اند که بخشور پادشاهان درین عرض خواهند کرد و در حق بی اصل
نسبت بان سعادتمند نبود خوب یار باقی صحبت باقی انشاء الله تعالی می نفیم با نفس
جسب ای تمام فرزند عالیجاه نوشته زد و بسیار علی بیگ بدید که حسن بیگ بران کار حاکم کور
بر عایت خوشی فصل اجل تغییر شد سکینه آنجا تو از فریاد میکنند و سر بر زمین میزنند و میگویند
مصرعه اگر تویی ندیدی داد و زردادی هست آخر الدواد الکی این از جا گیر ایشان فقیر
خواهد شد و عرض نخواهد یافت زمین سخت آسمان دور دیوان در میان صاحب جاگیر
رعایا و عامل این گفته اند و یوانی کردن آسان این بودن شکل در بعضی محالات خصی
شمار و وظایف است آدم خدا ترس آبادان کاچمیده و نمیده بمنیران فکر سنجیده زد و
تعیین نماید که از روز جزا بری اندر ما و شاه شایم حاملان و در دیوان و قلع نگاران این
جنس این فوج پادشاهند و حق است بعد از آنکه ازین نفیم بگوید که این باعی دریا صنیعه

[illegible][illegible]

۶۲

بنایرسانید که در همه مقامات جلوه او بماند از هرست محل آترب لیه من جل البید بر قحات
برام سد خان رقصه الهیین بر خلافت محمد بنم سبار و بنو سید بلکیر حضرت کند که تجر نفیست
فوجاری جلال اکاب شیخ کریم الله بسیار بجا شد پیش پای بود و دم تصدی از او ابرش منتقل
اطلاع فاریم منصب اوجیت بر نگارند از خارج بعرض رسید که وکیل منصبدار که در صورت
جاکیر وادوبار رقصه محصول جاگیر که از اعلی کشمیر وطن بخوار بدور پکری دیوانی از مدنی رجوع
و او بر عایت وطن داری حق آن منصبدار از آن کشمیری بی پرسینند باند درین صورت
جمله اگر عذر رجالت و محلی کنند شاید که اگر کم الاکین که کم کند اما عالمان راجه عذرت
کره با دواز بلند گفته ایم و باز میگویم که مارا و احقاق حق و دفع قضا و رویدگی پیش کی از نزد
نیست تا بدیگری چه رسید هیچ صبح بهر امیر که رحمت شده غیر از روز مبارک کشینه بنید و بهمان
اکتفا کند و از خود نماند و قضا را غیر از روز مبارک در بایستید که دیانت و اخراج مدنی شد
چیزیکه یادگار خواهد ماند بکار خواهد آمد و بهر باره خواهد رفت و همین امور خبر که عبارت از
باقیات صالحا نیست امروز خود را فردای و فغان باید دانست و عاقل نیست که نیست
حال را که این الما منی و الاستقبال است غنیمت دانند و امر و خیر و صلاح آنچه تواند فوراً عمل
آرد و حال را زنده و آئینه را شده بنیاد در حال روی در غنیمت و آئینه را روی
در آمدن فردا سعدی همه روز بنید فرموش میگوید و خود نمیکند گوش قضا و آید و بجا
را که بدیده او فرستادیم و بهت تنبیه پدر و سپهر اعتبار او را افزودیم ظاهر این غنیمت و پندار
افزود و قدر خود را کم کرد و استغفرا شد لازم نیست که لازم اعتدال در مقدار بر خود واجب
شمرده بدیده نصرت جنگ برود و عذر را بخوار و خود را از ذرّه پیشستان بدین انکار
و ذالقه کانه مجبور فراموش سازد غلط هیچ دانی که شیر مردی چیست شیر مردی

۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶

۱۔ اعلیٰ درجہ کی تعلیم حاصل کرنے والے
 ۲۔ اعلیٰ درجہ کی تعلیم حاصل کرنے والے
 ۳۔ اعلیٰ درجہ کی تعلیم حاصل کرنے والے
 ۴۔ اعلیٰ درجہ کی تعلیم حاصل کرنے والے
 ۵۔ اعلیٰ درجہ کی تعلیم حاصل کرنے والے
 ۶۔ اعلیٰ درجہ کی تعلیم حاصل کرنے والے
 ۷۔ اعلیٰ درجہ کی تعلیم حاصل کرنے والے
 ۸۔ اعلیٰ درجہ کی تعلیم حاصل کرنے والے
 ۹۔ اعلیٰ درجہ کی تعلیم حاصل کرنے والے
 ۱۰۔ اعلیٰ درجہ کی تعلیم حاصل کرنے والے

مسلم بن الحجاج بن اسلم بن عبد الله بن قيس بن عيلان بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

CALL No.

۸۹۱۵۲۲۴

ACC. NO. ۳۱۲۳

AUTHOR

۲۵

TITLE

رقعات عالمگیری

۸۹۱۵۲۲۴
۲۵

۳۱۲۳

رقعات عالمگیری

Date

No.

Date

No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.